

گفتگو

لذت نگارش شاهنامه فردوسی

در گفتگو با استاد رسول مرادی، مدرس مرکز تربیت معلم
هیئت تحریریه رشد آموزش هنر

رسول مرادی

رشد آموزش

شماره ۲۳

دوره دهم

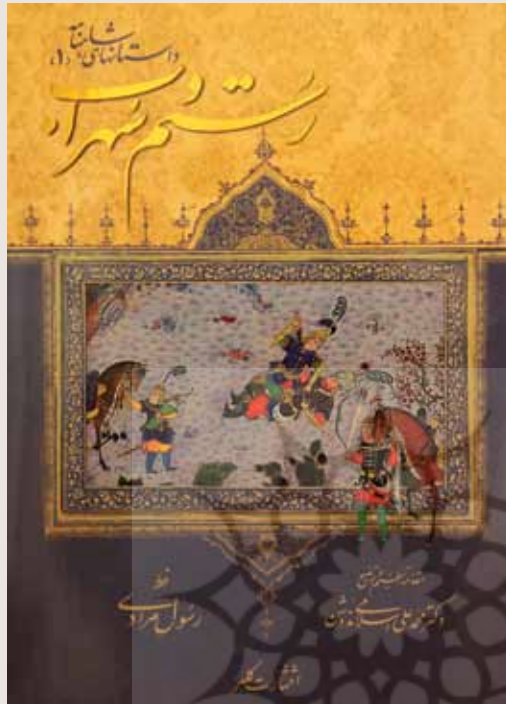
شماره ۲

زمستان ۱۳۹۱



اشاره

کتابت رکن اصلی در هنر خوشنویسی است اما کدام کتابت ماندگار و حیرت‌انگیز است؟ کتابت ۶۰ هزار بیتی شاهنامه کاری بزرگ و نفیس‌گیر است که هر کس به راحتی نمی‌تواند این توفیق را از آن خود کند اما در میان همکاران فرهنگی، صاحبان همت‌های بلندی را سراغ داریم که به این خدمت فرهنگی نائل شده‌اند. رشد آموزش هنر با هدف معرفی همت‌های بلند هنری و هنر بلندهمت‌ی در کمین هنرمندانی گمنام ولی پرکار بوده است تا با آن‌ها به گفت‌وگو بنشینند. در گفت‌وگویی که در پی می‌آید، یکی از این نمونه‌ها، روایت خود را از تلاش خستگی‌ناپذیرش بیان می‌کند. استاد رسول مرادی، کاتب شاهنامه و خوشنویس دیوان حافظ و غزلیات شمس، از تجربیات گران‌قدر خود با معلمان هنر صحبت می‌کند.



■ جناب استاد مرادی، با سلام و عرض ادب، از اینکه فرصتی در اختیار مجله رشد آموزش هنر قرار دادید تا تصویری از سیر و سلوک جناب‌عالی را در عرصه‌ی یکی از هنرهای ریشه‌دار ایران اسلامی، یعنی هنر خوشنویسی، ارائه دهیم تشکر می‌کنم. به روال معمول مجله‌ی رشد هنر، تقاضایم این است که ابتدا مقدمه‌ای در خصوص علاقه‌مندی‌تان به هنر خوشنویسی و سیر و سلوکی که در دوران آموزش این هنر داشته‌اید، بیان کنید.

استاد مرادی: به نام خداوند جان و خرد/ کزین برتر اندیشه بر نگذرد.

خوشحالم که توفیقی نصیب بنده شد که شما را در اینجا زیارت کنم. در زمانی که ما به مدرسه می‌رفتیم، به یاد دارم که از کلاس سوم ابتدایی «مشق درشت» که امروز به آن خوشنویسی می‌گوییم، جزو تکالیف شب بود و کتاب‌هایمان هم همه به خط نستعلیق بودند. در واقع، من از سال ۱۳۴۲، که سال سوم ابتدایی بودم، خوشنویسی را آغاز کرده‌ام.

■ استاد متولد چه سالی هستید؟

متولد ۱۳۳۲ هستم و از شش سالگی به مدرسه رفتم. از سال ۴۴ خط کتابت‌ها تغییر کرد و همین باعث شد که خطم بد شود.

بعد خوشبختانه معلم ما، معلم خوش خطی بود که عشق و علاقه‌اش به خط زیاد بود و خط می‌نوشت و به دیوار کلاس نصب می‌کرد. یادم می‌آید که در کلاس اول و دوم هم‌اش آرزو می‌کردم که بروم کلاس سوم و مشق درشت بنویسم. در آن زمان قلم نبود و ما از درخت چوب می‌کندیم و آن را می‌تراشیدیم.

من تا ششم ابتدایی در روستای گوارش، که نزدیک مشهد و چسبیده به طوس است، درس خواندم؛ در همسایگی حکیم سخن، فردوسی. از بچگی یادم هست که شاهنامه فردوسی در ذهنیت همه بچه‌ها بود؛ مثلاً داستان‌ها و صحبت‌هایمان در مورد رستم یا انعکاس نمادهای شاهنامه بود. واقعاً ما از کودکی با شاهنامه مأنوس بودیم تا اینکه برای ادامه تحصیل در دبیرستان به مشهد آمدم.

■ شما بعد از دوران تحصیل جذب آموزش و پرورش

شدید؟

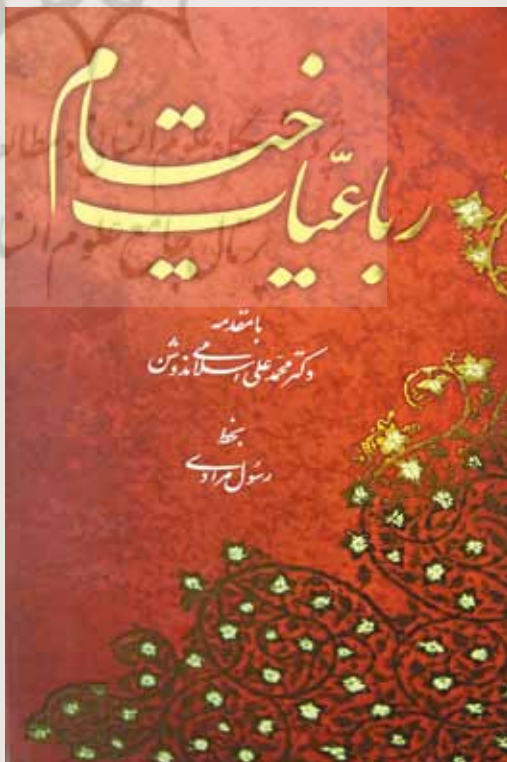
من در دانشگاه رشته زیست‌شناسی می‌خواندم. دانشجوی سال سوم بودم که گفتند هرکس دبیر شود و پنج سال تعهد دبیری بدهد، او را بورسیه می‌کنیم. همین چهار سال دانشگاه را هم به عنوان سابقه‌اش حساب می‌کنیم و ماهی هزار تومان کمک هزینه هم به او می‌دهیم. دبیری هم در آن زمان جایگاه خاصی داشت و چون فارغ‌التحصیل دانشگاهی به تناسب جمعیت کم بود، طالبان دبیری به راحتی جذب کار می‌شدند.

من بعد از گرفتن مدرک لیسانس به سربازی رفتم. از آنجا به کاشمر رفتم و چند سالی در آنجا دبیر بودم. ادامه کارم در خراسان بود و ده سال آخر خدمتم را در مرکز آموزش عالی فرهنگیان و تربیت معلم تدریس می‌کردم.

■ بفرمایید که در سال‌های دبیرستان رابطه شما با

خط و خوشنویسی چطور بود؟

چون خط را بسیار دوست داشتم، وقتی برای دوره دبیرستان به مشهد آمدم شروع به تابلونویسی کردم. در آن زمان یک دوچرخه داشتم که روی چرخ‌های آن نوشته بودم «تابلونویسی سیار». حتی جعبه‌ای درست کرده بودم که رنگ و قلم‌مویم را آنجا می‌گذاشتم و می‌رفتم در مغازه‌هایی که تازه افتتاح شده بودند و شبرنگ و چیزی نداشتند، کارت می‌دادم و از امکانات ممکن استفاده می‌کردم. خطم را به



آن‌ها نشان می‌دادم و بعد به من اطمینان پیدا می‌کردند. درآمد خوبی هم داشتم. در تابستان که کار می‌کردم و در طول دوره مدرسه هم مشتری‌های خودم را داشتم. در آن زمان به‌طور متوسط روزی ۲۰ تومان کار می‌کردم.

■ آیا در آن زمان در زمینه آموزش خط به‌طور

خودجوش کار می‌کردید؟

در آن زمان در مشهد تابلونویس‌های بسیار خوش خطی بودند که یکی آسیای و دیگری خلیل نام داشت. به‌خصوص آقای آسیای بسیار خوش خط بود و من هم مشق نظری از کارهای او می‌کردم.

■ آیا تحت تأثیر کتیبه‌های خطی آستان قدس قرار

نگرفتید؟

چرا؛ به هر حال من یکسره در خیابان‌ها به تابلوهای سردر مغازه‌ها نگاه می‌کردم و هر جا تابلوی خوش خطی می‌دیدم، به آن توجه می‌کردم؛ به‌خصوص آثار استاد آسیای. ایشان اگر قرار بود خط درشت بنویسد، مانند استاد امیرخانی بود. فقط ایشان در انجمن خوشنویسان نبود. گاهی با خودم فکر می‌کنم که وقتی تابلوهای نثونی آمد، چرا من نرفتم و تابلوهای ایشان را نخریدم!

■ کار کلاسیک خوشنویسی شما از کی آغاز شد؟

من از دوره ابتدایی کار کلاسیک با قلم نی را شروع کرده بودم. آن زیربنا را داشتم و به سمت تابلونویسی رفتم. در دانشگاه زیاد جریان خط نبود؛ چون کتاب‌ها و درس‌ها خیلی سنگین بودند و دانشگاه‌ها در آن زمان بسیار سخت‌گیری می‌کردند، فرصت تابلونویسی را هم نداشتیم. ضمناً از آموزش و پرورش حقوق می‌گرفتم. بعد در آن زمان به موسیقی هم علاقه‌مند شدم.

تا سال ۱۳۶۲ که استاد امیرخانی در مشهد کلاس خط گذاشتند. در آن زمان، من در کاشمر دبیر آموزش و پرورش بودم و در کلاس استاد شرکت می‌کردم و در حقیقت از آن موقع به‌طور جدی پیگیر خط شدم. از سال ۶۰ در خدمت مرحوم استاد مصطفی مهدی‌زاده بودم که دوباره آن شور و شوق خوشنویسی با قلم‌نی در من زنده شد. از کلاس استاد موسوی هم بهره می‌بردم - که ایشان هم به رحمت خدا رفتند - و کارهایم را به خدمت این دو بزرگوار می‌بردم. وقتی استاد امیرخانی آمدند، من با کارهای ایشان آشنایی یافتم و دیگر با فتوکپی کارهای ایشان مأنوس شدم. در سال ۶۲ انجمن خوشنویسی کاشمر را راه‌اندازی کردم و درجه ممتاز را در سال ۶۴ گرفتم. در آن زمان ممتاز کم بود و شاید در کل کشور به ۱۰۰ نفر هم نمی‌رسید.

سال ۶۸ در مجمع نمایندگان ساری از استاد امیرخانی اجازه گرفتم که به‌طور حضوری خدمت ایشان برسم



یکی از مشکلاتی که ما داشتیم، این بود که برخی ناخواسته دبیر هنر بودند. خیلی‌هایشان دوست داشتند و خیلی‌ها به خوشنویسی علاقه نداشتند ولی وقتی به این دوره‌ها آمدند، بیش از ۹۰ درصدشان عاشق هنر خوشنویسی شدند

و ایشان قبول کردند. این بود که من حداقل هر ماه به تهران می‌آمدم و هر بار هم قطعه‌ای ناب خدمت استاد ارائه می‌دادم. در سال ۷۱ یک نمایشگاه در خانه آفتاب گذاشتم. شیوه‌ی قدما را با تحقیق کار کرده بودم. هر جا که سیاه‌مشقی از غلامرضا اصفهانی، میرحسین ترک و میرعماد می‌دیدم، یک کپی از آن می‌گرفتم. منتخبی از کارها در کتاب «در عرصه سیاه‌مشق» چاپ شد. ضمن اینکه در آن موقع آثار استاد امیرخانی هم چاپ نشده بود و گاهی به عنوان پوستر در مناسبت‌های مختلف چاپ می‌شد. من در محضر استاد تعلیم می‌دیدم و خط استاد را از نزدیک مشاهده می‌کردم. از سال ۷۰ تا ۷۵ مسئولیت انجمن خوشنویسان مشهد را برعهده داشتم. در سال ۷۲ استاد را به مشهد دعوت کردیم. به ایشان پیشنهاد کردم که چون در سراسر کشور از فتوکپی کارهایشان استفاده می‌کنند، آثاری از مجموعه استاد چاپ شود.

کلید کتاب معروف «صحیفه هستی» در آنجا زده شد. تا یکی دو سال روی صحیفه هستی کار کردم و بسیاری از آثار را جمع‌آوری کردم. استاد مدیریت این کار را به من دادند و به این ترتیب، بسیاری از کارهایی که تذهیب نداشت، تذهیب شد. صحیفه هستی در سال ۷۵ توسط انتشارات کلهر چاپ شد. استاد روی اعتمادی که به من داشتند، انتشارات کلهر را قبول کردند و وقتی کار را برای اولین بار به استاد تقدیم کردیم، بسیار خوششان آمد.

■ استاد، از آنجا که مخاطبان ما در مجله رشد آموزش هنر معلمان و مدرسان هستند و شما هم سابقه آموزش دبیران هنر را در کارنامه خود دارید، برای ما از آن سال‌هایی که از نزدیک با همکاران فرهنگی ارتباط داشته‌اید و نیز اصولاً درباره جایگاه هنر خوشنویسی در تعلیم و تربیت بفرمایید تا دوستان از تجربه شما استفاده کنند.

جناب‌عالی هم در ضمن آموزش‌عالی فرهنگیان تدریس می‌کردید و یادم هست با دانشجویان به موزه رضا عباسی و نمایشگاهی که من در آنجا داشتم، تشریف آوردید و صحبت فرمودید. همان موقع‌ها منی واحد خط برای دبیران هنر داشتم. هشت سال تقریباً چهار دوره دانشجویی از کاردانی به کارشناسی آموزش خوشنویسی و تاریخ هنر درس می‌دادم. یکی از مشکلاتی که ما داشتیم، این بود که برخی ناخواسته دبیر هنر بودند. خیلی‌هایشان دوست داشتند و خیلی‌ها به خوشنویسی علاقه نداشتند ولی وقتی به این دوره‌ها آمدند، بیش از ۹۰ درصدشان عاشق هنر خوشنویسی شدند.

■ می‌خواهید بفرمایید که مدرسی که عاشق کارش باشد، می‌تواند احساس خوبی را منتقل کند.

ما نیاییم تمام هنرها را به
دانش آموزان تحمیل کنیم. که از
آن هیچ کدامشان هیچ چیز هم
یاد نمی گیرند؛ نه خوشنویسی، نه
از نقاشی و نه... فقط به طور صوری
و تئوری آشنایی مختصری پیدا
می کنند و این کافی نیست

بله، اینها آن قدر علاقه مند بودند که می گفتند ما تازه
متوجه شده ایم که در کلاس چطور با بچه ها کار کنیم
و مشکل ما معلمان هنر این است که نمی دانیم در یک
ساعت آموزش هنر چه کار کنیم. در یک ساعت چگونه
به آنها بیاموزیم که نگارگری، عکاسی، خوشنویسی و...
چیست. من یک راه به آنها پیشنهاد کردم. گفتم شما
ببایید دانش آموزان را در کلاس برحسب علاقه مندی به
چند گروه تقسیم کنید. بعد با هر کدام به طور اختصاصی
کار کنید؛ مثلاً به کسی که به خوشنویسی علاقه دارد،
سرمشق بدهید و تمرین کنید. در آن زمان من به کتاب
هنر انتقاد داشتیم و الان هم دارم.

■ الان چه پیشنهادی دارید که از نگاه اصلاحی بر آن تأمل شود؟

من الان کتاب هنر دخترم را که در رشته گرافیک درس
می خواند می آورم. اگر به بخشی که به خوشنویسی تعلق دارد
نگاه کنید، می بینید که اصلاً از پایه و اساس مشکل دارد. بخش
خوشنویسی را باید استادان طراز اول یا کسانی که حداقل
خطشان مورد قبول جامعه خوشنویسی است، بنویسند.

■ شما انتظارتان این است که کتابی که می خواهد به عنوان مدل آموزشی چاپ شود، از لحاظ طراز زیباشناختی در رده بالا باشد؟

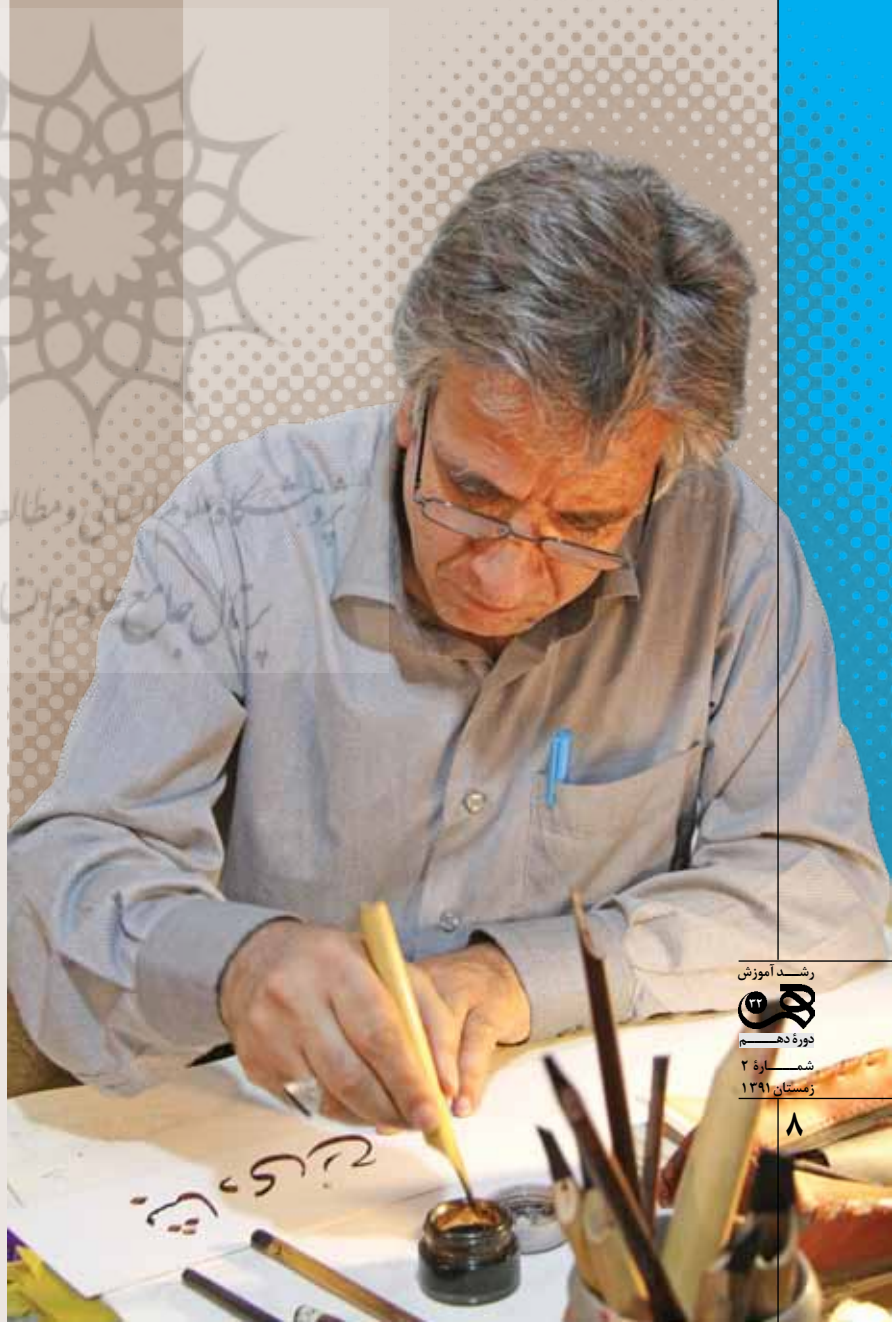
بله، ضمن اینکه به کمک صاحب نظران و اهل فن چیزی
تدوین شود که واقعاً بتواند استعدادشناسی کند. من برای
آموزش و پرورش برنامه های داشتم که متأسفانه همکاری نکردند.
به هر حال، همین الان در مدرسه ای که چهارصد دانش آموز
دارد، مطمئنم که ده نفر دست به قلم و عاشق خوشنویسی
پیدا می شود. پس لازم است همان جا کلاسی تشکیل بشود
و استاد به آنجا برود نه اینکه آنها به کلاس های خوشنویسی
بیرون بیایند.

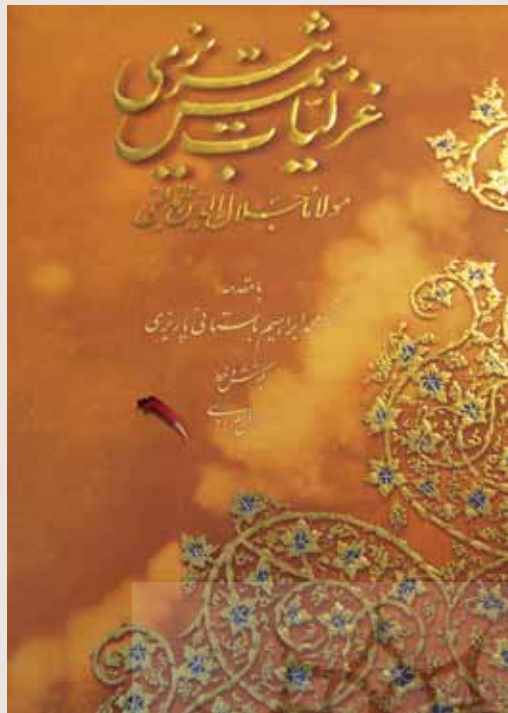
■ نکته بسیار خوبی که ما و دبیران هنر از صحبت شما استنباط می کنیم، بحث استعدادشناسی تخصصی در بین دانش آموزان است.

یعنی ما نیاییم تمام هنرها را به دانش آموزان تحمیل
کنیم. که از آن هیچ کدامشان هیچ چیز هم یاد نمی گیرند؛
نه خوشنویسی، نه از نقاشی و نه... فقط به طور صوری و
تئوری آشنایی مختصری پیدا می کنند و این کافی نیست.

■ به نظر شما این مسئولیت دبیر هنر را سخت تر نمی کند؟ یعنی دبیر هنر باید آن قدر توانایی و اطلاعات داشته باشد تا در تمام زمینه ها استعدادها را کشف کند.

دبیران هنری با من کار کردند و من به آنها گفتم و





خوشنویسان مشهد را داشتم، ماهی یکبار هم به تهران خدمت استاد می‌آمدم، عضو شورای عالی انجمن خوشنویسان بودم و سال‌هایی در کلاس کنکور هم تدریس می‌کردم.

اولین اثرم کاری آموزشی شامل مجموعه سرمشق‌های نستعلیق بود که جلد اول آن در سال ۶۸ چاپ شد. جلد دوم آن را با عنوان «یکصد سرمشق نستعلیق» چاپ کردم که در آن زمان تأثیر خود را گذاشت. در سال ۷۳ مجموعه سرمشق‌های نستعلیق را چاپ کردم که در آن زمان امضای همهٔ استادان را به عنوان تأیید داشت و بر روی جلد آن ذکر کردم که با اجازهٔ رسمی از انجمن خوشنویسان چاپ شده است. آن موقع استاد امیرخانی خیلی اعتراض داشت که هر کس می‌رسد، بدون مجوز و تأییدیه رسم‌المشق چاپ می‌کند. جلد سوم این مجموعه با عنوان «کلک شیرین» در سال ۸۵ چاپ شد.

■ شما مقدمهٔ خوبی بر این کتاب نوشته‌اید که ما می‌خواهیم در رشد آموزش هنر از آن استفاده کنیم. مقدمهٔ فنی و آموزشی خیلی خوبی است. من این کتاب را اول به استاد امیرخانی دادم و ایشان مطالعه کردند و وقتی تأیید کردند که خوب است، چاپش کردم.

■ استاد، این سیروس‌سلوک آموزشی شما باید به همکاران ما انرژی بدهد. توصیه‌تان در این مورد به

رفتند و کار کردند و موفق هم شدند. این شیوه جواب داد و آن‌ها هنوز هم با من در ارتباط‌اند. در واقع، این افراد تئوری هنرهای دیگر را می‌خواندند ولی در هنگام عمل آن‌ها که می‌خواست نقاشی کار می‌کرد و دیگری هم که خوشنویسی می‌خواست، خوشنویسی کار می‌کرد. این دبیران هنر کسانی بودند که با عشق و علاقه می‌رفتند و کار می‌کردند.

■ پس شما این را به عنوان یک شیوهٔ آموزشی همچنان پیشنهاد می‌کنید؟

بله پیشنهاد می‌کنم و زمان تدریس هنر هم از یک ساعت و یک جلسه باید افزایش پیدا کند. ضمن اینکه دبیران هنر باید بروند از استادان یاد بگیرند که خط خودشان از حد عالی کمتر نباشد. وقتی دبیر هنر که سرکلاس می‌رود در حد مبتدی و متوسط نمی‌تواند خط بنویسد، با دانش‌آموزان هم نمی‌تواند کار کند. شاید ۵ درصد از دبیران بتوانند خط را عالی بنویسند. من پیشنهادی داشتم و آن، این بود که کلیهٔ دبیران دورهٔ راهنمایی و متوسطه خوشنویسی را تا دوره‌های ضمن خدمت برای دبیران برگزار کرد اما کسی به این پیشنهادها من توجه نکرد. من فقط در آن چهار دوره‌ای که بودم، برای تربیت دبیران هنر تلاش بسیار کردم که مؤثر هم بود و مطمئن هستم که این دبیران تأثیرات خود را می‌گذارند ولی عرض کردم که برای تعلیم دبیران هنر و هم جهت تدریس به دانش‌آموزان علاقه‌مند به خوشنویسی، که فرصت رفتن به انجمن را ندارند، ما باید تعدادی فارغ‌التحصیل خوشنویسی در حد ممتاز را به مدرسه‌ها بفرستیم.

■ پس پیشنهاد شما در واقع این است که در مدرسهٔ ۵۰۰ یا ۶۰۰ نفری کلاسی ۲۰ نفره از علاقه‌مندان

تشکیل شود و استعدادیابی صورت بگیرد و در زمان کلاس‌های فوق برنامه به این استعدادها پرداخته شود، چه در زمینهٔ خوشنویسی، چه نقاشی و نگارگری. پیشنهاد شما بسیار عالی است، یعنی هم آموزش در ساعت رسمی و هم در ساعات فوق برنامه که به کارکرد آموزش و پرورش چیزی اضافه می‌کند.

استاد شما به‌رغم بازنشستگی، خوشنویسی را به‌طور جدی تری دنبال کرده و کارهای سنگینی را تمام کرده‌اید. تا آنجا که حافظهٔ من یاری می‌کند، یکی از این کارها دیوان حافظ بوده است. اگر موافق باشید، مروری بر آثار شما داشته باشیم. می‌خواهم درسی به معلمان بدهید که در کنار شغل معلمی می‌توان به کارهای بزرگ دیگری هم دست زد.

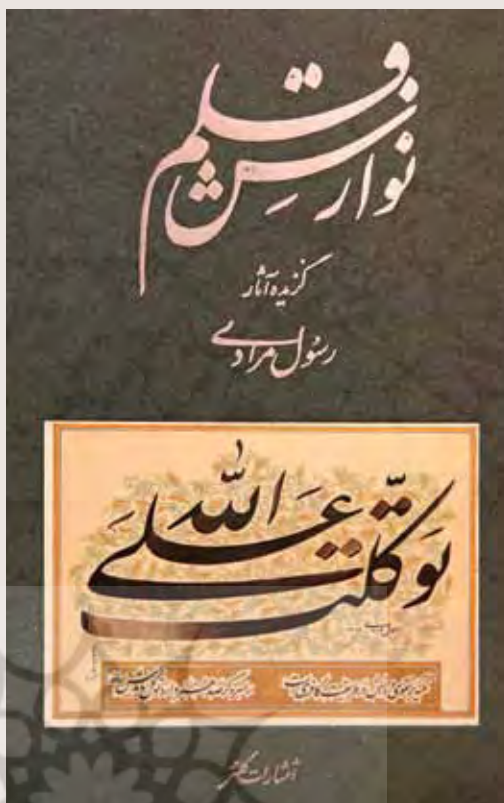
من بسیار فعال بودم. دبیر بودم، مسئولیت انجمن

شامل می‌شد. بعد از آن، متوجه نوشتن حافظ شدم. در سال ۷۵ تفأل زدم به حافظ و با اجازه‌ی خواجه نوشتیم و حتی گفتم که این را برای خودم می‌نویسم. صد صفحه که نوشتیم، با نشر کلهر قرارداد بستیم. اولین چاپ کتاب هم در قطع رحلی نفیس در ۴۳۱ صفحه چاپ شد. کار بعدی کتابت شاهنامه بود. البته یک کتاب پژوهشی به نام «در عرصه‌ی سیاه‌مشق» نیز چاپ کردم. در آن زمان بیشتر کارهای نمایشگاهی می‌کردم تا اینکه در سال ۸۲ قرارداد شاهنامه را نوشتیم و این کار را در سه سال تمام کردم.

■ با توجه به اینکه خواندن شاهنامه به‌خاطر زیادبودن ابیات برای خیلی از همکاران ما دشوار است، چطور شد که این اراده در شما به‌وجود آمد که شاهنامه را کتابت کنید؟

من از بچگی توجه و علاقه‌ی خاصی به شاهنامه داشتم و این را یک وظیفه می‌دانستم. ضمن اینکه در سال ۸۲ بازنشسته شدم و وقتم آزادتر شد و تمام وقتم در اختیار خودم بود. در طول سه سال کتابت شاهنامه، من در طول شبانه روز، اوقاتم را طوری تنظیم می‌کردم که اول به شاهنامه بپردازم.

■ پس هیچ مزاحمت محیطی برای شما وجود نداشت؟



دبیران هنر چیست؟ عده‌ای می‌گویند چون ما معلم هستیم، وقت پژوهش و تولید اثر هنری را نداریم. من به این مطلب اعتقاد ندارم. تا زمانی که دبیر بودم، زیست و زمین‌شناسی و برحسب علاقه، فلسفه هم تدریس می‌کردم و انرژی زیادی برای تدریس می‌گذاشتم. حتی ۸۰ درصد از شاگردان من کنکور قبول می‌شدند. کلاس خط را هم داشتم، کتاب هم می‌نوشتیم و سعی می‌کردم از تمام وقتم درست استفاده کنم. در واقع، اگر وقت را مدیریت کنیم، به همه‌چیز می‌رسیم.

■ یعنی همکاران فرهنگی ما نباید به صرف تدریس بسنده کنند؟

بنده این کار را کرده‌ام. من زیست‌شناسی تدریس می‌کردم ولی بیشتر وقتم را روی خوشنویسی گذاشتم و در نتیجه، حافظ را یک‌ساله نوشتیم. بعد «آلبوم نوازش قلم» را نوشتیم که این کتاب در بخش مؤلفان معلم جایزه‌ی سیمرغ بلورین را گرفت و در کتاب‌های هنری جایزه‌ی اول را به خود اختصاص داد. من قبل از نگارش حافظ تجربه‌ی یک کتابت جدی داشتم. «ترانه‌های روستایی خراسان» را در سال ۶۸ نوشتیم که در همان زمان چاپ شد. تجربه‌ی این کار هم‌زمان با آن کتاب آموزشی در سال ۱۳۷۶ بود. آن کتاب تقریباً ۵۰۰ رباعی را



اصلاً؛ گاهی از ساعت سه نصف شب شروع به کار می‌کردم تا صبح و اگر در کارم وقفه می‌افتاد، مجبور بودم جبرانی کار کنم. شاهنامه را در هر صفحه چهار ستونه نوشتم که موقع چاپ تفکیک کردند و دوستونه شد.

■ استاد، وقتی شاهنامه تمام شد، چه احساسی داشتید؟

من سه سال با شاهنامه زندگی کردم و در آن زمان بود که متوجه شدم فردوسی برای این کشور چه کرده است! این‌طور احساس می‌کنم که شاهنامه هویت فرهنگی ایران است.

■ وقتی شاهنامه را می‌نوشتید، احساس نمی‌کردید گنجینه لغاتان بیشتر می‌شود و با واژه‌های بیشتری آشنا می‌شوید؟

سؤال جالبی کردید. مثلاً پدر بزرگ‌های ما اصطلاحاتی را به کار می‌بردند. گاهی می‌گفتم که این‌ها چیست که می‌گویند. هنگام کار با شاهنامه متوجه شدم که این‌ها همه آن اصطلاحات در شاهنامه هست. آن‌ها به‌طور زنده از آن استفاده می‌کنند. دیگر اینکه من با شاهنامه زندگی کردم؛ با خوشی‌هایش خندیدم و با داستان‌های غم‌انگیزش گریه کردم. من یک سوم شاهنامه را در ظرف یک سال نوشتم و پس از آن، نه راه پس داشتم و نه راه پیش که یک دفعه

داستان فرهاد و بیستون به ذهنم آمد و با خودم گفتم این نماد همت و پشتکار است و باید شاهنامه را پیش ببرم. با خودم گفتم چه کاری بهتر از نوشتن شاهنامه!

■ وقتی کار تمام شد، احساس شما چه بود؟

در آن زمان بود که کار نوشتن رباعیات خیام را شروع کردم. یک‌بار نوشتم و نزد استاد امیرخانی بردم. ایشان فرمودند که دوباره بنویس و دوباره نوشتم که استاد پسندید. این بود که من در دل شاهنامه، دو بار هم خیام را نوشتم. در این زمان‌ها بود که دیوان شمس را هم به من پیشنهاد دادند. روزی یک صفحه از این می‌نوشتم و یک صفحه از شاهنامه.

■ فکر نمی‌کردید که این کار بر یکنواختی کتابت شاهنامه تأثیر بگذارد؟

مسلماً اگر شما به حافظ نگاه کنید، بسیار یکدست است ولی من روزی دو ساعت و نیم آن را می‌نوشتم.

■ اینجا نکته‌ای پیش می‌آید و آن این است که خوشنویس‌ها در جریان کتابت ظرفیت خود را پیدا می‌کنند. علی‌القاعده شما فرصتی نداشتید برای اینکه بنشینید و یکی یکی ابیات را بررسی کنید و محک بزنید.

کتابت عالی‌ترین درجه خوشنویسی است؛ چون مثلاً ما در موسیقی بداهه‌نوازی داریم و این هم نوعی بداهه‌نویسی است و دست و ذهن است که به‌طور خودکار دارد کار می‌کند. در لحظه بداهه‌انگار خط در وجود خوشنویس است و او از آن لذت خاصی می‌برد.

■ من یک ویژگی خاصی در خوشنویسی شما حس می‌کنم و به نظرم می‌رسد که سوای ارزش‌های فنی، گویا و خوانا بودن کار برای شما مهم بوده است. شما اگر حافظ را هم ملاحظه بفرمایید، همین ویژگی را دارد.

■ احساس شما بعد از پایان کار چه بود؟

من در آن زمان در سرازیری کار افتاده بودم و موقع نوشتن $\frac{1}{3}$ آخر جشن گرفتم؛ چون صفحات را براساس چهار ستون تنظیم کرده‌ام و با اینکه این‌ها از هم جدا شده‌اند ولی هنوز هویت خود را دارند. کما اینکه اگر قرار بود من برای دو ستون هم تنظیم کنم، می‌توانستم.

در آن زمان که در سرازیری افتاده بودم، $\frac{1}{3}$ دیوان شمس را هم نوشتم که کار آن



بسیار سریع پیش می‌رفت. با اینکه آن اثر ۱/۵ برابر دیوان حافظ است، برای من مثل زنگ تفریح شده بود.

■ کتاب شاهنامه دقیقاً چه زمانی تمام شد؟

کتابت شاهنامه در آبان ماه ۸۵ تمام شد. یک صفحه از شاهنامه مانده بود که ما دو هفته به سفر مراکش رفتیم. وقتی برگشتم آقای مجتبی سبزه آمدند و مصاحبه کردند و من بیت آخر را که نوشتم، عکس برداری شد.

■ در واقع، شما این توفیق را معلول چه می‌دانید؛ برنامه‌ریزی خودتان یا توفیق الهی؟

گفتم که همان انگیزه مضاعفی که آن داستان در من ایجاد کرد و من فکر می‌کنم در درجه اول خط و بعد روح فردوسی کمک کرد. چون در حقیقت من بچه سرزمین طوس هستم و دوست داشتم این کار انجام شود.

■ پس شما پس از این کار غزلیات شمس را هم تمام کردید؟

اگر دقت بفرمایید، غزلیات شمس بسیار دشوار است و بحرهای بلند و کوتاه زیادی دارد و تنظیم آن‌ها دشوار است.

■ استاد شما در شیوه کتاب خود خط می‌کشیدید یا از مسطر استفاده می‌کردید؟

مسطر می‌کشیدم. خط مدادی را کنار گذاشته بودم و از کاغذ کتابت نیمه گلاسه استفاده می‌کردم. این را توضیح بدهم که ما می‌خواستیم استاد شفیع کدکنی منتخبی را گردآوری کند. ایشان از قبل منتخبی داشت که شامل حدود ۳۹۸ غزل بود و ما به حدود ۷۰۰ غزل نیاز داشتیم. خدمت ایشان رفتیم و فرمودند من الان فرصت انتخاب مجدد را ندارم و شما از همان استفاده کنید. وقتی من بررسی کردم، دیدم که هم تعداد غزلیات کم است و هم تعداد سطرها؛ مثلاً از ۱۸ سطر ایشان فقط ۸ سطر را آورده بودند. در نهایت خودم انتخاب کردم. شما الان هر غزلی که از ذهنت بگذرد، در این کتاب پیدا می‌کنی. دکتر پاریزی هم خوششان آمد و گفتند که برای کتاب مقدمه می‌نویسند و خیلی موفق بود؛ برای اینکه اولین باری بود که دیوان شمس کتابت می‌شد. بنابراین، ظرف کمتر از شش ماه چاپ این کتاب تمام شد. چاپ دوم این کتاب هم تمام شده است و چاپ سومی دارد که به همراه تابلوست. ضمناً کتابت این با حافظ تفاوت دارد. این را به سبک شاهنامه سریع نوشتم.

■ بعد از این کار، چه اثر دیگری از شما داشته‌ایم؟

بعد از این، رباعیات خیام آمد که ظرف دو سال ۵ بار به چاپ رسید و در خانه هنرمندان رونمایی خیام و غزلیات

یک دبیر موفق هنر حداقل در یکی از زمینه‌های هنری باید موفق باشد و این لذت هنری را حس کرده باشد. وقتی هنر در وجودش باشد، به عنوان تفریح سر کلاس هنر نمی‌رود





شمس انجام شد. گلستان سعدی و عطار را هم نوشته‌ام. البته منتخب عطار را نوشتم که در آن هم انتخاب با خودم بود.

■ استاد، شما برای یک معلم هنر موفق چه مؤلفه‌هایی قائل هستید؟

یک دبیر موفق هنر حداقل در یکی از زمینه‌های هنری باید موفق باشد و این لذت هنری را حس کرده باشد. وقتی هنر در وجودش باشد، به عنوان تفریح سر کلاس هنر نمی‌رود. اگر این عشق در وجودش باشد، می‌تواند آن را به دانش‌آموز هم منتقل کند. ضمن استفاده خوب از وقت هنر باید تاریخ هنر را هم بشناسد و به‌طور مداوم مطالعه داشته باشد. یک بار زمانی که من کلاس داشتم، قرار بود دانشجویها را به اردو ببریم. ما آن‌ها را به موزه‌های مختلف در شهرهای مختلف بردیم. دبیران می‌گفتند ما تازه تاریخ هنر را درک می‌کنیم و بعد از این اردو نگاه آن‌ها به هنر کاملاً عوض شد.

■ پس معلمان ما باید تغییر نگرش دانش‌آموزان را در برنامه کاری خود قرار بدهند؟

بله باید این‌طور باشد. آموزش و پرورش باید برای معلمان هنر اهمیت قائل شود. این‌طور نباشد که اگر یک مدرسه معلم هنر نداشت، مثلاً از معلم جغرافیا بخواهد که برود هنر تدریس کند. خود معلمان هنر هم باید از این درس حمایت کنند و آن را جدی بگیرند. در اروپا از هنر به عنوان غذای روح یاد می‌کنند.

■ بارها اعلام کرده‌ایم که هنر می‌تواند در پیشرفت درسی دانش‌آموز مفید باشد. نظر شما چیست؟

صددرصد این‌طور است. من بارها به آموزش و پرورش گفته‌ام و برنامه‌اش را داده‌ام که درس هنر باید زمینه‌ای بشود و به دانش‌آموزان برای انجام دادن کارهای دیگر انگیزه بدهد. نگاه تحقیرآمیز به هنر باید کنار گذاشته شود.

■ استاد، بفرمایید برنامه آینده شما چیست؟ کتابت یا برگزاری نمایشگاه؟ کدام در دستور کارتان وجود دارد؟

به هر حال من هر دو یا سه سال نمایشگاهی برگزار می‌کردم. از دو سال پیش که نمایشگاه برگزار کرده‌ام، دیگر نمایشگاه داخلی نداشته‌ام. در این فاصله سه نمایشگاه در هند، در دانشگاه علیگر، که از بزرگ‌ترین دانشگاه‌های آسیاست، داشتم که از آن‌ها استقبال خوبی شد. ضمن اینکه خوشنویسان هند ۱۲ - ۱۰ سال است که دارند با من کار می‌کنند.

■ استاد، شما موفقیت‌های بسیاری داشته‌اید؛ رمز موفقیت خود را در چه می‌بینید؟

در اصل توفیق الهی است. مدیریت زمان هم هست. من بزرگانی چون فردوسی را که سال‌ها زحمت کشیده‌اند، الگوی خود قرار دادم. به هر حال، آدم وقتی کتاب‌های این بزرگان را می‌نویسد، خود را کوچک و حقیر می‌بیند. شاهنامه اولاً کتاب دین ماست؛ یعنی مثلاً در شاهنامه از نیکی سخن می‌گوید و شر و بدی جواب خود را می‌گیرد. این کتاب، دست‌ورنامه اخلاقی است. می‌گویند که هفت‌خان رستم، هفت وادی سلوک است که رستم گذرانده و فردوسی آن را با درایت طراحی کرده است. در ضمن، از نظر شاهنامه یک ایرانی، یک خداشناس واقعی است. یک ایرانی کشور و دین خود را سرآمد همه چیز می‌داند و جانش را در مقابل این‌ها بی‌اهمیت می‌بیند. این‌ها در اصل رموز موفقیت شاهنامه است. من اعتقاد دارم که اگر شاهنامه نبود، ایران به شکل امروزی‌اش نبود؛ چون شاهنامه زبان ما را حفظ کرده و اصل هم‌بستگی هر ملتی زبانش است. وقتی زبان به کنار است، طبیعی است که هر کس ساز خود را بزند. اگر فردوسی را در یک کفه ترازو قرار دهیم و کسانی را که برای ایران زحمت کشیده‌اند در کفه دیگر، فردوسی بر همه سنگینی می‌کند.

■ خوش به حالتان که فرصت همنشینی با این بزرگان را از دریچه خوشنویسی داشته‌اید!

از مصاحبت با شما بسیار بهره بردیم و امیدواریم خوانندگان رشد آموزش هنر هم این بهره را ببرند. از وقتی که در اختیار ما قرار دادید، کمال تشکر دارم.